

بند وابسته قیدی یا موصولی،
حرف ربط مرکب یا مجموعه‌ای مرکب
از گروه اسمی و حرف ربط

اثر: دکتر پرویز البرزی ورکی

استادیار دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران

(از ص ۲۲۹ تا ۲۴۳)

چکیده:

هدف از تحریر مقاله حاضر، باور نگارنده نسبت به گویای واقعیت زیر است. به نظر می‌رسد، آنچه را که تاکنون در منابع دستور زبان فارسی تحت عناوین اصطلاحاتی چون "بند وابسته قیدی" و یا "حرف ربط مرکب" مورد بررسی قرار گرفته است، براساس تحلیل زبان‌شناختی استوار نیست. در سطور نوشته حاضر، سعی می‌شود تا از یک طرف آن دسته از بندهای وابسته قیدی که دارای عنصر "که" هستند به صورت بند وابسته موصولی تحلیل شود، و از طرف دیگر هر حرف ربط مرکب، به صورت مجموعه‌ای متشکل از گروه اسمی و حرف ربط استدلال گردد. بدین منظور در وهله اول تجزیه جملات مرکب مورد بحث قرار می‌گیرد و سپس نشان داده می‌شود که تا چه حد رویارویی تحلیل سنتی از این پدیده با ملاک‌های ارائه شده در مقاله حاضر تعارض دارد.

کلیدواژه‌ها: جمله مرکب، جمله مختلط، بند وابسته، بند وابسته قیدی، بند

پایه.

مقدمه:

جای تأسف است که در زبان فارسی به تحلیل جمله مرکب اهمیت داده نشده، و آنچنان که باید در این زمینه تحقیق علمی یا سیستماتیک صورت نگرفته است. پدیده تحلیل جملات مرکب صرفاً در بعضی از دستورنامه‌های زبان فارسی به صورت پراکنده دیده می‌شود، گزینشی از چنین کارهای تحقیقاتی در فهرست منابع پایان همین مقاله ذکر می‌شود. در بحث حاضر، نگارنده بر آن است تا به گونه‌ای دیگر (غیر از آنچه تاکنون مطرح بوده) نگاهی صوری به این موضوع بینداند: بند وابسته را به اعتبار تعیین‌کننده‌های هسته‌اش توصیف نماید، اصطلاح رایج "حرف ربط مرکب" را گمراه‌کننده تلقی کند.

جمله مرکب:

در زبان فارسی، هر جمله مرکب یا ناهمپایه (complex sentence) (جمله مرکب در برابر جمله مختلف مختلط یا همپایه (compound sentence) مطرح می‌شود. هر جمله مختلط شامل دو یا چند بند همپایه (coordinate clauses) است، مانند "یا راست می‌گوید یا دروغ است". ممکن است بندهای جمله مختلط با حرف ربط همپایه ساز، یا با قید، و یا بدون هر دوی آنها به هم وصل شوند (بنگرید به ابوالقاسمی ۱۳۷۵، ص ۳۸۱). شامل یک بند اصلی (main clause) و یک یا چند بند فرعی (subordinate clause) است. برای مثال جمله مرکب (۱ - الف) شامل چهار بند می‌باشد: یک بند اصلی، و سه بند فرعی، چنانچه مشاهده می‌شود یکی از بندهای فرعی قبل از بند اصلی قرار دارد و دو بند فرعی دیگر به دنبال بند اصلی می‌آید.

(۱-الف) [اگر او تلفن کرد] تو حتماً برو [وگرنه او می‌رنجد] [چون آدم خیلی حساسی است].

بند فرعی از یک واحد مرکب یا از یک جزء نحوی جمله مرکب تشکیل می‌شود و نقش‌های نحوی جمله مانند فاعل، مفعول و نقش قیدی (یعنی کلیه نقش‌هایی که

ممکن است گروه‌های اسمی، گروه‌های حرف اضافه‌ای و گروه‌های قیدی به عهده بگیرند) را می‌پذیرد. بنابراین ممکن است یک بند در درون گروه فعلی یا گروه اسمی به صورت یکی از نقش‌های نحوی به کار رود. بندهایی که به صورت سازه‌های بندهای دیگر یا در درون سازه‌های بندهای دیگر به کار روند، بند درونه‌ای (embedded clause) گویند، به اعتبار رابطه دستوری آنها نسبت به بند اصلی یا بند پایه (principal clause)، بند وابسته (dependent clause) نامیده می‌شود. اصولاً هسته یک وابسته ممکن است گروه‌های اسمی، گروه‌های حرف اضافه‌ای، گروه‌های فعلی، مضاف‌الیه، بدل و غیره باشد. بدین صورت گاهی بند وابسته، جانشین یکی از وابسته‌های فاعل، مفعول و غیره است. در حالی که هر بند وابسته وصفی (مانند بند موصولی) (بند وابسته وصفی در نقش نحوی عنصر یا عناصر وجه وصفی به کار می‌رود، در حالی که بند وابسته موصولی در نقش نحوی صفت ظاهر می‌شود). به یک گروه اسمی معین، گروه حرف اضافه‌ای خاص و غیره تعلق دارد، سایر بندهای وابسته از نظر نحوی و معناشناختی به گروه فعلی تعلق دارند. در مورد اخیر، بند وابسته جانشین فعل بند پایه نمی‌شود، بلکه جایگزین یکی از وابسته‌های بند پایه (مانند مفعول و قید) می‌شود. (بنگرید به نائل خانلری، ۱۳۶۵، ص ۲۵۶)

ممکن است بند وابسته قبل یا بعد و یا اینکه در درون بند پایه جای گیرد که به ترتیب بند وابسته پیشرو، بند وابسته پیرو و بند وابسته میانرو نامیده می‌شوند. جایگاه بندهای وابسته نسبت به بندهای پایه خود بیشتر به گزینش حرف ربط وابسته ساز بستگی دارد: بندهای وابسته‌ای که قبل از بندهای پایه قرار می‌گیرند ممکن است با حروف ربطی مانند "تا"، "چون" و "اگر" بیایند، بندهایی که در پایان بندهای پایه جای می‌گیرند، با حروف ربط "که" یا "تا" به کار روند، و بندهایی که در درون بندهای پایه قرار می‌گیرند با حرف ربط "که" ظاهر شوند.

بند وابسته دارای یک عنصر پیوند دهنده (رابط) یا حرف ربط وابسته ساز می‌باشد. براساس دستورنامه‌های زبان فارسی، عناصر یا عبارتهای ربطی وابسته

ساز عبارتند از: "به طوری که"، "چنان چه"، "وقتی که"، "هروقت که"، "هنگامی که"، "اگر"، "اگر چه"، "هرگاه"، "که"، "به شرط آن که"، "چون"، "زیرا"، "زیراکه"، "برای این که"، "اکنون که"، "تا"، "والا"، "از آنجایی که"، "در حالی که"، "در صورتی که" و غیره (بنگرید مثلاً به باطنی ۱۳۶۴، صص ۶۳ و ۱۷۶، و نائل خانلری ۱۳۶۵، صص ۱۴۱-۱۴۰، ۲۵۹). سایر بندهایی که دارای چنین عناصری نباشند بند پایه نامیده می‌شود. بند وابسته در بسیاری موارد با رابط وابسته ساز "که" به کار می‌رود. بندهای بیان‌کننده علت اغلب با حروف ربط وابسته ساز "چون"، "زیرا"، بندهای بیان‌کننده تضاد اغلب با حروف ربط "هر چند"، "با وجود اینکه" و بندهای شرطی با حرف ربط وابسته ساز "اگر" می‌آیند (همچنین در سایر موارد بنگرید به سطور بعد).

در دستور سنتی زبان فارسی، حروف ربط متعلق به بندهای وابسته بر دو گروه تقسیم شده است: حروف ربط ساده، مانند "اگر"، "چون" و "تا" و حروف ربط مرکب، مانند "چون که"، "زیراکه"، "چنان که"، "چنان چه" و "تا این که" (بنگرید به قریب و دیگران ۱۳۶۷، ص ۲۰۶). به نظر می‌رسد که گروه اخیر، یعنی حروف ربط مرکب یا گروه‌های حرف ربط، از یک یا چند واژه قاموسی و یک حرف ربط ساده (مانند "وقتی که"، "همان روز که")، از یک عبارت کلیشه‌ای و حرف ربط "که" (مانند "در صورتی که"، "برای این که"، "از وقتی که" و "به طوری که")، یا از دو حرف ربط ساده (مانند "چون که"، "تا که") و غیره تشکیل می‌شود. لازم به ذکر است ظاهراً در میان دستورنویسان یا زبانشناسان زبان فارسی تنها باطنی است که در توصیف این‌گونه عناصر محتاطانه برخورد می‌کند و واژگانی بودن بعضی از آنها را مردود نمی‌شمارد (بنگرید به باطنی ۱۳۶۴، پانویس ص ۱۷۶).

از آنجایی که ممکن است هسته اسمی بندهای وابسته‌ای که دارای عنصر "که" هستند نقش قید را به عهده بگیرد - یعنی هسته اسمی بندهای وابسته قیدی (adverbial clauses) - و از آنجایی که ممکن است چنین هسته‌ای دارای پسوندی همانند تعیین‌کننده (determiner) -i باشد، نگارنده معتقد است که چنین بندهایی

را باید به صورت بندهای موصولی تحدید کننده (بند موصولی بر دو نوع است: بند موصولی تحدید کننده (restrictive relative clause) و بند موصولی بدلی (non-restrictive relative clause) (appositive relative clause / clause): هسته اسمی (یا ضمیری) بند موصولی تحدید کننده همیشه به همراه پسوند محدود کننده *-i* بکار می‌رود، ولی هسته اسمی (یا ضمیری) بند موصولی بدلی همواره معرفه یا عام است و بنابراین فاقد پسوند محدود کننده *-i* می‌باشد. بدین ترتیب حضور بند موصولی تحدید کننده نسبت به هسته اسمی بند پایه خود الزامی است، در حالی که بند موصولی بدلی در ارتباط با هسته اسمی بند پایه خود ارزش یک بدل را دارد، یعنی حضورش ضروری نیست). توصیف نمود. برای مثال بندهایی که نقش قید مکان، زمان و غیره را به عهده می‌گیرند، ممکن است به صورت نوعی از بندهای موصولی تحدید کننده تلقی شوند، مثلاً در (۲- الف) و یا (۲- ب). همین طور هسته اسمی بندهای وابسته‌ای که نقش قید را ایفا می‌کند، ممکن است دارای تعیین کننده *-i* نباشد، در این صورت چنین بندهایی را باید به صورت بندهای موصولی بدلی توصیف نمود، مثلاً در (۲- ج) و (۲- د). به اعتبار معناساختی، جملات مرکب (۲- الف) و (۲- ج) شامل بند وابسته مکانی می‌باشند، و جملات مرکب (۲- ب) و (۲- د) شامل بند وابسته زمانی هستند. لازم به ذکر است که از جمله مرکب (۲- الف)، هم تعبیر مکانی و هم تعبیر وضع و حالت ممکن است: واژه "جا" هم به مفهوم "مکان" و هم به مفهوم "در" وضعیت قابل تعبیر می‌باشد.

(۲- الف) جایی [که او بود] هیچ کس دیگر نبود.

(۲- ب) زمانی [که او را دیدم] خوشحال شدم.

(۲- ج) آنجا [که او بود] هیچ کس دیگر نبود.

(۲- د) آن زمان [که او را دیدم] خوشحال شدم.

از طرف دیگر، در زبان گفتار (بویژه در زبان محاوره) حرف "که" (همانند عناصر دیگری مانند "دیگه" و "آخه") دارای نقش ارتباطی هم هست. گوینده با بیان حرف "که" از جمله منظورش این است که وی یک پاره گفتاری را تأکید یا یک سوء تفاهم را

بر طرف می‌کند، مانند (۳ - الف) ، ابراز شگفتی می‌کند، مانند (۳ - ب) یا با اظهارات قبلی مخالفت می‌کند، مانند (۳ - ج). چیزی را به خاطر می‌آورد، مانند (۳ - د)، و یا انتظار شنونده را به یأس مبدل می‌سازد، مانند (۳ - ه). حرف تأکید "که" خود به تنهایی معنایی ندارد، اما معنای جمله را تغییر می‌دهد. بدین ترتیب، گرچه عنصر "که" بصورت حرف تأکید دارای هیچ‌گونه نقش نحوی نیست، با این حال در امر ارتباط (مکالمه) نقش مهمی به عهده دارد.

(۳ - الف) دنیا نظم داره همه که نمی‌توانند وزیر بشوند.

(۳ - ب) این قلیان که چاق نیست.

(۳ - ج) من که گنج قارون زیر سرم نیست.

(۳ - د) او که مرد.

(۳ - ه) نرفتم که.

قابل توجه است که لازار برای ترجمه جمله‌ای از زبان انگلیسی به زبان فارسی، مثلاً *you must say*، جمله به اصطلاح مرگب "باید (که) بگویی" را برمی‌گزیند که به نظر وی شامل یک بند وابسته یا یک ساخت شبه بند است (لازار، ۱۹۹۲، ص ۲۲۷). در این خصوص گویا لازار استعمال بافت موقعیتی حرف "که" را با کاربرد نحوی آن خلط نموده است. وی در مواردی که ساختی بعد از فعلهای به اصطلاح کمکی و جهمی (*modal verbs*) قرار می‌گیرد، آن ساخت را بند وابسته می‌پندارد و همواره "که" را در پرانتز قرار می‌دهد (همانجا، صص ۲۲۸-۲۲۰). در چنین مواردی، ظاهراً لازار "که" را عنصر وابسته ساز می‌داند، گرچه خود وی در جایی دیگر به کاربرد دوم این پدیده پرداخته و بیان می‌دارد که عنصر "که" در زبان محاوره ممکن است به صورت شاخص کاربرد شناختی عمل کند (همانجا، صص ۲۵۷-۲۵۴). لابد چنین محاسباتی به دلیل عدم اطمینان کامل وی به واقعیات زبان فارسی است که در شواهد مربوطه حضور اختیاری "که" را داخل پرانتز نشان دهد، و شاید چنین ادعایی با فرآیند دیگری مشتبه شده باشد که خود وی در جایی دیگر بدان اشاره دارد:

ممکن است در جملات مرکب زبان فارسی، خصوصاً در زبان گفتاری، حروف ربطی مانند "که" یا "اگر" به کار نروند، مانند (۴-د)، (۴-ه) و یا (۴-و). اگر حرف ربط وابسته ساز حذف گردد، آن وقت بین یک بند پایه و یک بنده وابسته به ظاهر هیچگونه فرقی وجود ندارد. با وجود این رابطه وابستگی بین هر دو بند از بافت و از آهنگ و ریتم جمله تشخیص داده می‌شود. ماهیت وابستگی (مفعولی بودن، شرطی بودن و غیره) تنها از طریق بافت نشان داده می‌شود، یعنی می‌توان از طریق ارتباط معناشناختی تشخیص داد که کدام یک از دو بند، وابسته به بند دیگری است (بنگرید به لازار ۱۹۹۲، صص ۲۲۰، ۲۵۳).

(۴-الف) دید [که حسن آمد].

(۴-ب) [اگر اینجا یک سماور بود] می‌چسبید.

(۴-ج) می‌ترسم [که بر نگردد].

(۴-د) دید [حسن او آمد].

(۴-ه) [اینجا یک سماور بود] می‌چسبید.

(۴-و) می‌ترسم [برنگردد].

پیشنهاد می‌شود که شواهد و استدلال‌ات لازار به صورت دیگری تحلیل گردد: در زبان فارسی فعلهای به اصطلاح کمکی وجهی جایگاه ثابتی در جمله ندارند، مانند فعل "باید" در جملات محاوره‌ای (۵-الف) الی (۵-ج). همچنین حرف تأکید "که"، در حالی که به ظاهر نقش بند وابسته ساز را به عهده دارد. به طوری که مثالهای ذکر شده توسط لازار نشان می‌دهند، اما مانند فعلهای به اصطلاح کمکی وجهی به طور آزاد جابه جا می‌شود، برای مثال بنگرید به جایگاه‌های مختلف "که" در همان جملات (۵-الف) الی (۵-ج). این نکته روشن می‌سازد که حرف "که" هیچگونه نقش سازنده‌ای برای بند وابسته در ساختهای دیگری مانند جملات (۵-د) الی (۵-ز) را هم ندارد، بلکه صرفاً به صورت تأکید بیان می‌گردد. (۵-الف) این کار رو که باید انجام بده.

(۵ - ب) باید این کار رو که انجام بده.

(۵ - ج) این کار رو باید انجام که بده.

(۵ - د) باید که بروم.

(۵ - ه) باید بروم که.

(۵ - و) می خواهم که بروم.

(۵ - ز) می خواهم بروم که.

بدهی است عنصر "که" به صورت حرف ربط همیشه بلافاصله قبل از بند وابسته قرار می‌گیرد، در حالی که عنصر "که" بصورت حرف تأکید هیچ‌گونه جایگاه ثابتی ندارد و ممکن است با توجه به موضع‌گیری و تکیه‌گوینده (نسبت به سازه بلافاصله بعد از آن) در ترتیب خطی جمله یا پاره‌گفتار جابه‌جا گردد و هر بار مبتدا را از خبر جدا سازد.

حال به بندهای وابسته‌ای که نقش قید را به عهده دارند باز می‌گردیم. بندهای وابسته قیدی جایگزین سازه‌ای در بند پایه می‌شود که بیانگر زمان، مکان، علت، شرط و دیگر ویژگیهای قیدی باشد، برای مثال در (۶ - الف) بند وابسته، زمان "شروع شدن" باران را مشخص می‌کند. ممکن است بند وابسته وضعیت و شرایط انجام دادن کار در بندهای پایه را بیان کند. در زبان فارسی بندهای وابسته زمانی، شرطی و بند بیان‌کننده علت (clause) معمولاً قبل از بندهای پایه خود قرار می‌گیرند، در حالیکه بندهای وابسته بیان‌کننده نتیجه (final)، ترتیبی (consecutive / consequence) و بند وابسته بیان‌کننده هدف (purpose) معمولاً بعد از بندهای پایه خود می‌آیند. بندهای وابسته بیان‌کننده نتیجه همیشه بعد از بند پایه می‌آیند. بند وابسته تطابق و تضاد (concession)، و همچنین بند وابسته‌ای که برای مقایسه و تشبیه (comparison) به کار می‌رود، هم قبل و هم بعد از بندهای پایه خود می‌آیند (بنگرید مثلاً به لازار ۱۹۹۲، صص ۲۵۴-۲۳۶). هرگاه بند بیان‌کننده علت با عبارت "زیرا که" آغاز گردد، چنین بندی همیشه پایان جمله را اشغال می‌کند. در

جمله مرکب (۶ - ج) بجای "چون" می‌توان اصطلاحات "از آنجایی که"، برای اینکه" و "به علت اینکه" را بکار برد. در پاره‌ای از موارد، حرف ربط "چون" با بند وابسته زمانی همراه می‌شود، مانند (۶ - الف). گاهی هم حرف ربط "اگر" معنی شرطی را نمی‌رساند و معادل عبارت‌های ربطی زمانی "هرگاه"، "هر وقت" و غیره به کار می‌رود، مثلاً در (۶ - ط)

(۶ - الف) [چون به خانه رسیدم] باران شروع شد. (بند وابسته زمانی)

(۶ - ب) [اگر بیایی] کتاب را به تو خواهم داد. (بند وابسته شرطی)

(۶ - ج) [چون کار داشتم] نتوانستم سر ساعت به منزل شما بیایم. (بند وابسته

بیان کننده علت)

(۶ - د) او آنقدر کار می‌کند [تا نفسش بند آید]. (بند وابسته بیان کننده نتیجه)

(۶ - ه) آن را می‌جوشانند [به طوری که خوب پخته شود]. (بند وابسته ترتیبی)

(۶ - و) سوار بشوید [تا برویم]. (بند وابسته بیان کننده هدف)

(۶ - ز) [یا وجود اینکه کار داشتم] آمدم. (بند وابسته بیان کننده تضاد)

(۶ - ح) [همان طوری که گفتم] پیش دوستم می‌روید. (بند وابسته مقایسه)

(۶ - ط) ما دو دوستیم، اگر گلی رسیده با هم بوییده‌ایم و اگر زهری بوده با هم

نوشیده‌ایم.

به نظر می‌رسد بندهای وابسته قیدی (یعنی آنهایی که در نقش قید ظاهر می‌شوند) در جایگاهی قرار می‌گیرند که در آن جایگاه گروه‌های قیدی مشابه‌اش در جملات ساده به کار می‌روند. بنابراین بندهای وابسته قیدی که قبل از بندهای پایه خود قرار می‌گیرند، نظیر گروه‌های قیدی آزادی هستند که گرایش دارند در اوایل جمله، مانند (۷ - ب)، و یا بعد از فاعل قرار گیرند. اما گروه‌های قیدی که بعد از بند پایه قرار دارند منطبق بر گروه‌های قیدی غیر آزاد یا ضروری هستند، که بلافاصله قبل از گزاره و بعد از سایر متمم‌ها قرار می‌گیرند، مانند (۷ - د).

(۷ - الف) [وقتی که آمد] به من خبر بده.

(۷ - ب) فردا به من خبر بده.

(۷ - ج) فرزندش را شکنجه کردند [به طوری که از حال و هوش رفت].

(۷ - د) فرزندش را به شدت شکنجه کردند.

به نظر می‌رسد تنها بندهای قیدی آزاد می‌توانند جابه‌جا گردند. در جملات مرکب (۸ - الف) الی (۸ - ج) که از باطنی (۱۳۶۴، ص ۶۹) اخذ شده، به اعتبار بسامد وقوع بند وابسته، جمله مرکب (۸ - الف) بی‌نشان است؛ زیرا بند وابسته قبل از بند پایه می‌آید، و در زبان فارسی، به طوری که اشاره شد، بند شرطی بیشتر قبل از بند پایه می‌آید. جملات مرکب (۸ - ب) و (۸ - ج) نشاندار هستند: در (۸ - ب) بند وابسته بعد از بند پایه قرار می‌گیرد، در (۸ - ج) در درون بند پایه قرار می‌گیرد.

(۸ - الف) [اگر تو خرجش را قبول کنی] او این کار انجام خواهد داد.

(۸ - ب) او این کار انجام خواهد داد [اگر تو خرجش را قبول کنی].

(۸ - ج) او این کار را [اگر تو خرجش را قبول کنی] انجام خواهد داد.

بندهای وابسته زمانی در زبان فارسی قبل از بند پایه می‌آیند، مانند (۹ - الف)، اما ممکن است بعد از بند پایه هم به کار روند، مانند (۹ - ب). براساس مشاهدات نگارنده در خصوص بندهای وابسته زمانی و سایر بندهای وابسته، ممکن است حروف ربط مرکب به دو جزء تقسیم گردد که بخش اول در بند پایه بماند و بخش دوم (یعنی واژه "که") در بند وابسته قرار بگیرد. مانند (۹ - ج) یا (۹ - د).

(۹ - الف) [وقتی که از خانه بیرون رفتم] او را دیدم.

(۹ - ب) او را دیدم [وقتی که از خانه بیرون رفتم].

(۹ - ج) او را دیدم وقتی [که از خانه بیرون رفتم].

(۹ - د) او را وقتی دیدم [که از خانه بیرون رفتم].

در دستورنامه‌های زبان فارسی، تا آنجا که نگارنده سراغ دارد، حروف ربط مرکب یکجا به همراه سایر اجزای بند جزء بند وابسته به شمار می‌رود. برای مثال، در جمله مرکب "وقتی که آمدی من رفته بودم"، جزء "وقتی که آمدی" را بند وابسته

و جزء "من رفته بودم" را بند پایه می‌دانند (بنگرید مثلاً به ناتل خانلری، ۱۳۶۵، ص ۲۵۸). حال آنکه ناتل خانلری (همان‌جا) چنین جمله مرکبی را با یک جمله ساده بازگویی می‌کند: "وقت آمدن تو من رفته بودم"، که در آن اسم "وقت" مضاف و عبارت "آمدن تو" مضاف الیه می‌باشد. بنظر می‌رسد در جمله مرکب مربوطه اسم "وقت" در حوزه بند پایه قرار گیرد، در حالی که ترکیب "آمدن تو" جزء قلمرو بند وابسته به شمار می‌رود.

پیشنهاد می‌شود که عناصری مانند "وقتی" در عبارت "وقتی که..." را گروه‌های اسمی در مقام هسته یک بند موصولی تحدید کننده بدانیم (در خصوص تحلیل اسمی بودن عناصری مانند "وقت" بنگرید به البرزی ورکی ۱۳۷۷، صص ۷۷-۷۶)، یا عناصری مانند "در صورت" در عبارت "در صورتی که..." را گروه‌های حرف اضافه‌ای (کلیشه‌ای) ببنداریم که به عنوان هسته یک بند موصولی تحدید کننده به کار می‌رود، و یا مثلاً گروه حرف اضافه‌ای "برای این" در عبارت "برای این که..." را گروه حرف اضافه‌ای (کلیشه‌ای) در مقام هسته یک بند موصولی بدلی تلقی کنیم. باری عبارت‌های "وقت"، "در صورت" و "برای این" در بند وابسته قرار ندارند، بلکه به بند پایه تعلق دارند. بنابراین، برخلاف نگرش سنت دستوری زبان فارسی، در چنین موارد واژه‌ای که بلافاصله قبل از "که" می‌آید، یک اسم یا ضمیر، یا به طور دقیق‌تر یک گروه اسمی است. وانگهی اگر یک هسته اسمی نقش قید را در بند پایه داشته باشد (مانند "وقت"، "در صورت" و "برای این")، نقشش در بند موصولی یک جایگاه تهی یا غیر قابل اشغال است، یعنی به نظر می‌رسد نقشش همانند نقش فاعل در بند موصولی تکرار نمی‌شود، برای مثال در جمله مرکب (۱۰ - الف) نقش "وقت" در بند موصولی اشغال نشده است، یا در جمله مرکب "هنری [که بازگو کننده فضیلت نباشد] رو به زوال است"، نقش "هنر" در بند موصولی اشغال نشده است؛ اما بر عکس، در جمله مرکب "این همان مردیست [که اسبی از او خریدم]" نقش "مرد" در بند موصولی به وسیله "از او" اشغال شده است، یا در جمله مرکب "مردی [که

برادرش استاد دانشگاه بود] به عضویت شورای شهر انتخاب گردید، نقش "مرد" در بند موصولی به وسیلهٔ پسوند ملکی "ش" اشغال شده است.

براساس چنین تحلیل جدیدی، برای مثال بند وابسته در اینجا بند موصولی تحدیدکننده، در درون بند پایه قرار می‌گیرد، مانند (۱۰- الف)، و می‌توان آن را بعد از بند پایه آورد، مثلاً (۱۰- ب) یا (۱۰- ج). اسم زمان "وقت" در این موارد هسته اسمی بند موصولی تلقی می‌شود و نقش قید را به عهده دارد. برای بازگویی چنین ساختهایی به صورت جملات ساده می‌توان به جای "وقت" و بند وابسته موصولی اش صرفاً یک مقوله قید جایگزین نمود، برای مثال در (۱۰- د)، (۱۰- ه) و یا (۱۰- و).

(۱۰- الف) وقتی [که از خانه بیرون رفتم] او را دیدم.

(۱۰- ب) او را وقتی دیدم [که از خانه بیرون رفتم].

(۱۰- ج) او را دیدم وقتی [که از خانه بیرون رفتم].

(۱۰- د) دیروز او را دیدم.

(۱۰- ه) او را دیروز دیدم.

(۱۰- و) او را دیدم دیروز.

ممکن است بند وابسته‌ای که جایگزین سازه‌ای در بند پایه شده است بیانگر نقش‌های نحوی فاعل یا مفعول باشد. گاهی بند وابسته جایگزین فاعل بند پایه می‌شود. در این صورت فعل بند پایه همیشه غیر شخصی است، یعنی متضمن شخص خاصی نیست، مانند مثالهای (۱۱). بندهای فاعلی در ترتیب بی‌نشان بعد از بند پایه قرار می‌گیرند، مانند (۱۱- الف) الی (۱۱- ج). به نظر می‌رسد در ترتیب نشاندار بند فاعلی در درون بند پایه قرار گیرد، مانند (۱۱- د)؛ چنین نگرشی در برابر دیدگاه سنتی مطرح می‌شود که برحسب آن بند وابسته در آغاز جمله قرار می‌گیرد، مانند (۱۱- ه)، در مواردی مانند (۱۱- ج) و (۱۱- د) می‌توان صرفاً ضمیر اشاره "این" را که در نقش فاعل بند پایه به کار می‌رود هسته دانست و بند وابسته را بند

موصولی بدلی تلقی نمود. در اینجا ممکن است بند موصولی بدلی از هسته ضمیری خود، یعنی "این"، فاصله بگیرد، مانند (۱۱ - ج)، یا بلافاصله بعد از آن بیاید، مانند (۱۱ - د).

(۱۱ - الف) لازم است [که او را ببینی].

(۱۱ - ب) خوب بود [که می آمد].

(۱۱ - ج) این مهم است [که کار بکنی].

(۱۱ - د) این [که کار بکنی] مهم است.

(۱۱ - ه) [این که کار بکنی] مهم است.

بند وابسته‌ای را که به صورت مفعول به کار رود، فقط می‌توان بعد از بند پایه به کار برد، مانند (۱۲ - الف) و (۱۲ - ب). ممکن است بند مفعولی بعد از بند غیر شخصی قرار گیرد، مانند (۱۲ - ج). در هر صورت بند وابسته غیر فاعلی و بندی که نقش غیر قیدی داشته باشد، نمی‌توانند قبل از بند پایه (و یا در درون آن) قرار گیرند، مانند (۱۲ - د)، (۱۲ - ه) و (۱۲ - و). در خصوص بند وابسته مفعولی غالباً حروف ربط "که" و "تا" را به کار می‌برند. هرگاه در زبان فارسی مفعول به صورت بند وابسته به کار رود، ترتیب سازه‌های جمله بصورت فاعل - فعل - مفعول تجلی می‌یابد، مثلاً در (۱۲ - ب) بند مفعولی بعد از فعل بند پایه قرار دارد. در چنین مواردی هر جمله دارای دو گزاره می‌باشد. اما برعکس در ساخت‌هایی که فعل‌های به اصطلاح کمکی وجهی به کار می‌روند، تنها یک گزاره نمود می‌یابد، یعنی در چنین ساخت‌هایی یک جمله ساده (و نه مرکب) مطرح است، مانند (۱۲ - ز). از این جهت در جمله بیان هرگونه فعل کمکی وجهی مشروط به هم آیی با فعل واژگانی می‌باشد. از آنجاییکه ممکن است فعل‌های به اصطلاح کمکی وجهی قبل از یک بند به ظاهر مفعولی به کار روند (مثلاً در "باید که او را ببینم")، جایز نیست چنین فعل‌هایی را عناصر واژگانی دانست (یعنی بر خلاف ادعای لازار) و نباید در چنین مواردی ترتیب سازه‌های جمله مربوطه را به صورت فاعل - فعل - مفعول

تلقى نمود. طبق ملاکهای گوناگون، فعل‌های به اصطلاح کمکی وجهی فقط نقش فعلهای نحوی را دارند. بنابراین هر فعل به اصطلاح کمکی وجهی در جمله صرفاً بخشی از یک گزاره واحد محسوب می‌شود.

(۱۲ - الف) امید داشت [که مرا ببیند].

(۱۲ - ب) من می‌دانم [که او می‌آید].

(۱۲ - ج) به نظر می‌رسد [که از کار تازه‌اش راضی نیست].

(۱۲ - د) * [که مرا ببیند] امید داشت.

(۱۲ - ه) * [که او می‌آید] من می‌دانم.

(۱۲ - و) * [که از کار تازه‌اش راضی نیست] به نظر می‌رسد.

(۱۲ - ز) باید او را ببینم.

در خصوص (۱۲ - د و ۱۲ - ه)، ساختهایی مثل (۱۳ - الف) که گاهی در زبان فارسی امروزی به کار می‌رود، ظاهراً از ساختهای مشابه در زبانهای اروپایی (بویژه زبان روسی) ترجمه یا قرض گرفته شده است. در این مورد هم، گروه اسمی "این" به صورت ضمیر اشاره در محدوده بند پایه قرار دارد و صرفاً عنصر "که" متعلق به بند وابسته است (۱۳ - ب). در (۱۳ - ب) می‌توان ضمیر اشاره "این" را که در نقش مفعول بند پایه به کار می‌رود، هسته بند موصولی بدلی دانست.

(۱۳ - الف) [اینکه مرا ببیند] امید داشت.

(۱۳ - ب) این [که مرا ببیند] امید داشت.

نتیجه:

اولاً، آن دسته از بندهای به اصطلاح وابسته قیدی که با حرف "که" می‌آید، در واقع همانند بندهای وابسته موصولی به نظر می‌رسند. ثانیاً، هر حرف به اصطلاح مرکب شامل گروه اسمی یا گروه حرف اضافه‌ای و حرف ربط می‌باشد.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابوالقاسمی، محسن: دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۵.
- ۲- البرزی ورکی، پرویز: نقدی بر مقاله "فعل مرکب در زبان فارسی"، مجله پژوهش (نشریه پژوهشی دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران)، شماره پنجم (زمستان ۱۳۷۷)، ۸۹-۶۹.
- ۳- باطنی، محمدرضا: توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ [۱۳۴۸].
- ۴- قریب، عبدالعظیم و ملک الشعراى بهار، بدیع الزمان فروزانفر، جلال همایی، رشید یاسمی: دستور زبان فارسی (پنج استاد)، چاپ پنجم، تهران، انتشارات اشرفی، ۱۳۶۷ [۱۳۲۷].
- ۵- صادقی، علی اشرف و غلامرضا ارژنگ: دستور سال دوم آموزش متوسطه عمومی، تهران، انتشارات آموزش و پرورش، ۱۳۵۶.
- ۶- نائل خانلری، پرویز: دستور زبان فارسی، چاپ ششم، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۵ [۱۳۵۱].
- ۷- نوبهار، مهرانگیز: دستور کاربردی زبان فارسی، تهران، انتشارات رهنما، ۱۳۷۲.
- 8- Alborzi Verki, Parviz: Kontrastive Analyse der Wortstellung im gegenwaertigen Deutschen und Persischen, Universitaet Osnabrueck, Dissertation, (Bd. 13, Tectum Verlag Marburg 1997).
- 9- Lambton, Ann Katherine S.: Persian Grammar , Cambridge: Cambridge University Press, 1953.
- 10- Lazard, Gilbert: Grammaire du Persan contemporain, Translated into English (A grammar of contemporary Persian) by Shirley A. Lyon, ed. by Ehsan Yarshater (= Persian Studies Series, XIV), Costa Mesa, California: Mazda, 1992 [1957].